



مدل در می آوردم. مادر ایشان اینها را نگاه می کرد و مرا تشویق می کرد. کار من را دوست داشت و همین جوری دنبال می کردند.

سرم به چهارده سالگی رسیده بود، چون آن زمان مدارس، مدارس سالمی نبودند و خانواده های مذهبی مثل ما نسبت به مسائل اخلاقی تعصب داشتند، پدرم می گفت اگر مدرسه بروی فاسد می شوی و چون خیلی علاقه مند به کارهای هنری و خیاطی بود، این بود که می گفت برو دنبال کارهنری و من را گذاشت خیاطی.

■ نظر بلند در بخشش

شیربها رسم نبود، یعنی ما رسم مان نیست. اینجا جالبه که شهید رجایی بعدها به من می گفت و روی مسائل پولی نظر بلندی داشت. با همه اینکه توی زندگی به خودش خیلی سخت

■ نحوه آشنایی با شهید رجایی

اول بگویم که شهید رجایی برادر زن عمومی من هستند و ارتباط خانوادگی به صورت دور تقریباً داشتیم. من ۹ سالم بود، آن موقع ما در «گذرقلی» سکونت داشتیم، درگذرقلی «محلّه معیر». خانواده عمومی من ساکن قزوین بودند که آمده بودند تهران مقیم بشوند. دنبال مسکن بودند و تا شغل شان جا بیفتد، حدود یک سال منزل ما نشستند که در این یک سال، شهید رجایی و مادرشان آنجا رفت و آمد داشتند. من شهید رجایی را آنجا در سن ۹ سالگی ام دیدم که ایشان به نظرم ۱۹ سال شان بود، چون ۱۰ سال اختلاف سنی داشتیم. ایشان لباس نیروی هوایی به تن داشتند که می آمدند آنجا و می رفتند. من بچه بودم و عروسک بازی می کردم که لباسشان توجه من را جلب می کرد. از این لباس فهمیدم

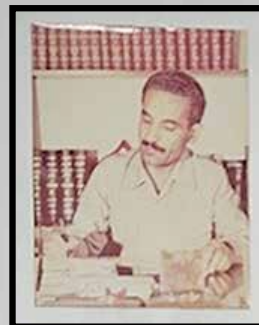


می گرفت، راه قناعت داشت، خیلی سخی بود، حتی در بخشش هم اصلاً روی پول اصلاً بدش می آمد حرف بزند. این بود که بعدها به من گفت اگر هر مقداری پیشنهاد کرده بودید، من کم نمی کردم.

■ هیچ وقت به فکر مدرک گرفتن نبودم

من با وجود اینکه مدرک تحصیلی ام ششم ابتدایی بود، به مطالعه علاقه داشتم، منتها در مطالعات که مدرک نمی دادند تا ما را جایی قبول کنند، ضمن اینکه من اصلاً دنبال شغل بیرون نبودم. از ابتدای کودکی دنبال یادگیری بودم. همیشه می خواستم چیزی را یاد بگیرم، بفهمم تا ببینم چه جوری باید زندگی کنم. هیچ وقت به فکر مدرک گرفتن نبودم. به همین دلیل از هر فرصتی که پیش می آمد و از هر کسی که بود، چیز یاد می گرفتم. یک دوره کوتاه هم پیش مادر آقای حجت الاسلام حسینی - نماینده سابق تهران در مجلس شورای اسلامی - که زن فاضله ای بود، دوره

که ایشان می آید اینجا و می رود، حتی خیلی نمی دانستم ایشان با زن عمویم چه نسبتی دارند، بعداً متوجه شدم، مثلاً حرف می زدند و اینها، می فهمیدم. معمولاً قدیمی ها روی این مسائل توجه داشتند که ببینند مثلاً دختر چه هنری دارد و چه کاری از او ساخته است. من همین طور که عروسک بازی می کردم، مادرشان بالای سر من می ایستادند و نگاه می کردند و مرا تشویق می کردند. مرا که آن موقع ها روحیه ای داشتم که همیشه دلم می خواست یک چیز نابود را «بود» کنم. این طور بود که می رفتم و از آشنایانی که تازه عروس بودند، می خواستم که بچه شان را باز کنند. این خرده پارچه های لباس شان را می دیدم و بعد می گفتم اینها را به من بدهید، می خواهم با اینها برای عروسکم لباس بدوزم. عروسکش را هم خودم می ساختم. پارچه ها را می آوردم به هم می دوختم و مثلاً روی فکر خودم از آنها



ازدواجی ساده

ازدواج برای هر فرد یکی از مهمترین برهه ها و تصمیمات مهمی است که گرفته می شود، قبل از انقلاب و حوالی دهه چهل رسم و رسوم ازدواج مثل امروز نبود، انتخاب عروس معمولاً از دایره اقوام پدری یا مادری داماد صورت می گرفت و اگر داماد اهل علم و عمل انقلابی و اسلامی بود گاهی کار برایش دشوارتر می شد، شهید محمدعلی رجایی در همان سال ها نیمه دیگر زندگی اش را توسط مادر انتخاب می کند؛ نیمه ای که مکمل فعالیت های انقلابی و اسلامی اوست و صبورانه تا لحظه شهادت مشوقی جدی برای رجایی، نخست وزیر است، ساده زیستی وجهه مشخصه زندگی شهیدی است که در کارنامه کاری اش از پشت میز نشینی خبری نیست و جهاد، مقاومت و مبارزه در تمام ابعاد زندگی فردی و خانوادگی او نمود عینی یافته است. روایت زیر بخشی از گفت و گوهای سرکار خانم عاتقه صدیقی همسر شهید رجایی درباره زندگی شخصی این شهید بزرگوار است که از نظر شما می گذرد.

